

مکاتیب محمد غزالی



مقدمه ، تصحیح و توضیحات
پریا زواره‌نیان

السيرة النبوية

مکاتیب محمدؐ غزالی

به نام فضائل الانام من رسائل حجت الاسلام

مقدمه، تصحیح و توضیحات

پریا زوارہ ثیان



انتشارات زوار

سرشناسه	: غزالی، محمد بن محمد، ۴۵۰-۵۰۵ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: مکاتیب محمد غزالی / مقدمه، تصحیح و توضیحات پریا زواره‌نیا.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات زوار، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۳۹۲ ص.
شابک	: 978-964-401-580-9
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
موضوع	: غزالی، محمد بن محمد، ۴۵۰-۵۰۵ ق. -- نامه‌ها
موضوع	: Ghazzali, Mohammad ibn Mohammad - - Correspondence
موضوع	: نامه‌های فارسی -- قرن ۵ ق.
موضوع	: Persian letters - - 11th century
شناسه افزوده	: زواره‌نیا، پریا، ۱۳۶۰-، مقدمه‌نویس، مصحح
رده‌بندی کنگره	: PIR ۴۶۹۳
رده‌بندی دیویی	: ۸ فا ۶ / ۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۶۱۷۵۹۰۴



انتشارات زوار

- مکاتیب محمد غزالی به نام فضائل الانام من رسائل حجت الاسلام □
 □ مقدمه، تصحیح و توضیحات / پریا زواره‌نیا □
 □ نوبت چاپ / اول - ۱۳۹۹ □
 □ شمارگان / ۱۱۰ نسخه □
 □ نظارت بر چاپ و صحافی / فرناز کریمی □
 □ چاپ و صحافی / سیمین □
 □ شابک / ۹ - ۵۸۰ - ۴۰۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸ □

□ نشانی: تهران - خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - نیش شهید وحید نظری - پلاک ۲۷۸

تلفن: ۰۲۶۶۶۲۵۰۳ - ۶۶۲۸۳۲۲۳ - ۶۶۲۸۳۲۲۳ - نمابر: ۶۶۲۸۳۲۲۲

قیمت: ۹۵۰۰۰ تومان

بہ روالہ استاد عباس اقبال آشتیانی

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	یازده
مقدمه.....	نوزده
ابوحامد محمد غزالی.....	بیست و یک
غزالی اول (۴۷۸-۴۵۰ ه. ق.).....	بیست و سه
سفر به نیشابور.....	بیست و چهار
مدارس نظامیه.....	بیست و پنج
غزالی دوم (۴۷۸-۴۸۸ ه. ق.).....	سی و دو
لشکرگاه سلطان (مُتسکر).....	سی و سه
جدال با فلسفه.....	سی و چهار
سهم غزالی در زوال فلسفه.....	چهل و یک
غزالی سوم (۵۰۵-۴۸۸ ه. ق.).....	چهل و هفت
تصوّف غزالی.....	پنجاه و سه
بهره‌گیری آیندگان از غزالی.....	پنجاه و نه
مخالفان غزالی.....	پنجاه و نه
آثار غزالی.....	شصت و چهار
نامه و نامه‌نگاری در ایران.....	شصت و شش
نامه‌های غزالی.....	شصت و نه
گزارش اجمالی از ویژگی‌های نثر نامه‌های غزالی.....	هفتاد و پنج
ارزش تاریخی و اجتماعی نامه‌های غزالی.....	هفتاد و هفت
فایده خواندن نامه‌های غزالی.....	هشتاد و یک
۱. اوضاع اجتماعی و فرهنگی.....	هشتاد و هشت
۲. وضعیت زندگی مردم.....	نود
۳. زندگانی غزالی.....	نود و یک
۴. بازتاب باورهای غزالی.....	نود و سه
۵. بازتاب مسائل فرهنگی.....	نود و پنج

۶. بازتاب آثار غزالی در نامه‌ها نود و شش
 فرجام سخن نود و هفت

مقدمه گردآورنده نامه‌های غزالی ۱

باب اول: در نامه‌هایی به ملوک و سلاطین نوشته ۵

نامه به سنجر ۶

فصل: من مَقَالَتِهِ وَقْتِ حُضُورِ مَلِكِ الْإِسْلَامِ ۱۱

نصیحت ملک اسلام ۱۸

پاسخ به پرسش‌های مخالفان ۲۱

باب دوم: در ذکر نامه‌هایی که به وزرا نوشته ۳۹

نامه به نظام‌الدین فخرالملک ۳۹

نامه به نظام‌الدین فخرالملک در معنی قضا ۴۴

نامه به نظام‌الدین فخرالملک در اقتدا به پدر خویش ۴۶

نامه به نظام‌الدین فخرالملک در حق ابراهیم سَبَّاک ۵۱

نامه دیگر که به فخرالملک نوشته ۵۴

نامه در جواب صدرالوزرا احمد بن نظام‌الملک وزیر عراق ۵۶

نامه دارالخلافه به غزالی ۵۷

نامه وزیر عراق به وزیر خراسان ۵۹

توقیع وزیر عراق ۶۳

پاسخ غزالی به نامه دارالخلافه ۶۴

نامه‌هایی که به شهاب‌الاسلام نوشته ۷۱

نامه به شهاب‌الاسلام در ارشاد او ۷۱

نامه به شهاب‌الاسلام مشتمل بر معانی دقیق و لَبَابِ اسرارِ شریعت ۷۳

نامه به شهاب‌الاسلام در تهنیت او بعد از خلاص از حبس ۷۵

نامه‌هایی که به مجیرالدین نوشته ۷۷

- نامه به مجیرالدین در حق رعیت و تنبیه بر شناختن قدر این نعمت ۷۷
- نامه به مجیرالدین در نصیحت ۸۲
- نامه به مجیرالدین در معنی رعایت انصاف و ازاله مواذ ظلم از رعیت ۸۸
- باب سوم: در نامه‌هایی که به ارکان دولت نوشته** ۹۱
- نامه به معین‌الملک ۹۱
- نامه به سعادت خازن ۹۳
- نامه به یکی از بزرگان ۹۶
- نامه به بزرگان دولت ۱۰۰
- نامه به یکی از قضات مغرب ۱۰۱
- باب چهارم: در آنچه به فقها و ائمه دین نوشت** ۱۰۹
- نامه به احمد ارغیانی ۱۰۹
- پاسخ به نامه ابوالمحاسن مسعود بن محمد بن غانم ۱۱۱
- نامه در حق بعضی از مختلفه خویش ۱۱۲
- نامه در معنی اخوانیات به خواجه عباس خوارزم ۱۱۳
- در پاسخ به ابن‌العالمی ۱۱۴
- نامه در حق بعضی از مختلفه خویش به پدر او تا وی را مدد فرستد و به تحصیل و طلب علم
رها کند ۱۱۶
- نامه به قاضی امام شهید عمادالدین محمدالوزان ۱۱۸
- نامه در حق بعضی از متصوفه خویش ۱۱۹
- باب پنجم: در فصول و مواعظ که به هر وقت گفته و نوشته** ۱۲۵
- فصل اول در ذکر آفات علم و تذکیر ۱۲۵
- فصل دوم در حق کسی که بدایت ال‌هدایت نوشته بود ۱۲۸
- فصل سوم در حق اباحتیان و زندیق و بیان غوایت ایشان ۱۲۹
- فصل چهارم در نصیحت ۱۳۱
- فصل پنجم در حق شهاب‌الاسلام ۱۳۲
- فصل ششم در حثّ و تحریر بر اخلاص ۱۳۴

۱۳۷	توضیحات.....
۱۳۹	باب اول.....
۱۷۴	باب دوم.....
۲۰۳	باب سوم.....
۲۱۳	باب چهارم.....
۲۲۱	باب پنجم.....
۲۲۷	نامه به شهاب الاسلام.....
۲۲۸	نامه به یکی از قضات مغرب.....
۲۳۵	فهرست‌ها.....
۲۳۷	آیات.....
۲۵۱	احادیث.....
۲۴۹	اشعار.....
۲۵۱	لغات و ترکیبات.....
۲۵۷	جمله‌های دعایی.....
۲۵۹	ملل و نحل.....
۲۶۱	اشخاص.....
۲۶۳	اماکن و شهرها.....
۲۶۵	کتاب‌ها.....
۲۶۷	نامه عباس اقبال آشتیانی.....
۲۷۳	یادداشتی از سعید نفیسی درباره مکاتیب غزالی.....
۲۸۱	تصویر نسخه‌های خطی.....
۲۷۹	منابع و مأخذ.....

پیشگفتار

مکاتیب فارسی غزالی به نام «فضائل الأنام من رسائل حجّت الاسلام» مجموعه‌ای از نامه‌ها، مخاطبات و نصایح ابوحامد محمد بن محمد غزالی توسی (۵۰۵-۴۵۰ ه.ق.) است که در روزهای گوشه‌نشینی او به رشته تحریر درآمده و چنانکه پیداست پس از درگذشت غزالی، یکی از منسوبان او به درخواست طالبان کلام حجّت الاسلام در زمانی نزدیک به روزگار وی آنها را مرتب و گردآوری کرده است. دلیل این انتساب و قرابت، جمله‌ای است که گردآورنده در مقدمه می‌آورد و خود را متمسک به غزالی می‌داند: «چون نامه‌های او متفرّق بود ما از برای سدّ حاجت و کفایت مهمّ سالکان راه و قضای حقّ اخوتّ دین را و تبرکّ و تیمّن به کلام آن صدر شهید و تمسک به حبل قرابت و صلت رحم را، آنچه یافتیم از نامه‌های او در این اوراق جمع کردیم و آن را کتاب فضائل الأنام من رسائل حجّت الاسلام نام نهادیم»^۱.

مکاتیب با مقدمه گردآورنده نامه‌ها و توضیحاتی درباره هر نامه شروع می‌شود و مشتمل بر پنج باب است. این مجموعه آغاز و انجامی مشخص دارد و در کنار فصاحت، روانی و استواری، مشحون به فواید تاریخی و ادبی نیز هست، چنانکه خواننده افزون بر بهره‌مندی از مطالب علمی، حکمی و عرفانی، با یکی از نمونه‌های فصیح و شیرین نثر پارسی روبه‌رو می‌شود و در خلال مطالعه بخش مهمی از تاریخ ایران، در جریان اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن دوره نیز قرار می‌گیرد و با زندگانی و عقاید عالمی بزرگ آشنا می‌شود. غزالی در هریک از نامه‌های خود، ضمن آوردن اسامی اشخاص مختلف، به جلوه‌هایی از کارکرد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آنان می‌پردازد و به معاصران خود از جمله به پسران نظام‌الملک و پسران ملک‌شاه پندهایی می‌دهد که حاصل تجربه اوست. در این مجموعه، نامه‌هایی از معاصران غزالی آمده که او به آنها پاسخ داده و نیز برخی از دیدارها و گفت‌وگوهای غزالی در آن

۱. ← غزالی، محمدبن محمد: مکاتیب، مقدمه گردآورنده

نقل شده است. اگر گردآورنده و کاتبان فضائل الأنام، بدون هیچ دخل و تصرفی حفظ امانت کرده و این مجموعه را به روزگار ما رسانده باشند، آنگاه گذشته از فواید ادبی و تاریخی، این نامه‌ها از جنبه‌های دیگری نیز ارزش دارند و می‌توان از رهگذر آنها برای چهار پرسش غزالی‌پژوهان یعنی نام کسی که غزالی نصیحة‌الملوک را برای او نوشته، تاریخ نگارش نصیحة‌الملوک، تاریخ نگارش مشکاة‌الأنوار و تعداد کتاب‌های غزالی، با استناد به این نامه‌ها؛ به ویژه نامه‌های باب اول پاسخی به نسبت مطمئن یافت.

نخستین بار فضل‌الدین کشمیری در سال ۱۸۹۹م. مکاتیب را در لاهور منتشر کرد و پس از او سید احمد منشی در سال ۱۳۱۰ه. ق. در اکبرآباد هند آن را به چاپ رساند. در ایران از مکاتیب غزالی دو چاپ در دست است: یکی به کوشش مؤید ثابتی^۱ (۱۳۷۸-۱۲۷۹ خورشیدی) در فروردین سال ۱۳۳۳ خورشیدی و دیگری به اهتمام عباس اقبال آشتیانی^۲ (۱۳۳۴-۱۲۷۵ خورشیدی) در خرداد همان سال. مجتبی مینوی بر آن است که: «هر سه چاپ آن‌طور است که نباید باشد و لازم است که از نو طبع شود».^۳ جلال‌الدین همایی (۱۳۵۹-۱۲۷۸ خورشیدی) نیز در نظر داشته است که این مجموعه را برای وزارت فرهنگ تصحیح و چاپ کند چنانکه بارها در غزالی‌نامه از مکاتیب غزالی و نسخه‌ای از این اثر که به میرزا محمد طاهر تنکابنی (کتابت ۱۰۶۵ه. ق.) تعلق داشته و نزد همایی امانت بوده سخن می‌گوید^۴ و نیز از مکتوبات فارسی غزالی که سعید نفیسی از روی کتاب‌های پراکنده فراهم می‌آورد و در نهایت به شکل نسخه‌ای صحیح درمی‌آید، یاد می‌کند.^۵ چاپ معتبری که از مکاتیب غزالی

۱. غزالی، محمد بن محمد: فضائل الأنام من رسائل حجّة الاسلام، تصحیح: مؤید ثابتی، تهران: چاپخانه بانک ملی ایران: ۱۳۳۳ خورشیدی

۲. غزالی، محمد بن محمد: فضائل الأنام من رسائل حجّة الاسلام، تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتاب‌فروشی ابن سینا (چاپخانه مجلس)، ۱۳۳۳ خورشیدی

۳. مینوی، مجتبی: غزالی توسی، جستارهای ادبی: ش ۲۲: ۲۸۴

۴. «نگارنده در صدد اختصار این غزالی‌نامه و جداگانه طبع کردن نامه‌های غزالی است که از هر جا فراهم ساخته اینجا بیش از این گفت و گو نمی‌کند و آنچه به نظر دارد در مقدمه نامه‌ها خواهد نوشت» (همایی، جلال‌الدین: غزالی‌نامه، ۱۲۵) او همچنین در مقدمه‌ای که بر نصیحة‌الملوک نوشته است در بخش «غزالی و دشمنان او» می‌نویسد: «مأخذ این داستان و مطالبی که تحت این عنوان نوشته‌ایم رساله فضائل الأنام و نامه‌های فارسی امام محمد غزالی است که راقم سطور از روی نسخ معتبر قدیم آن را تصحیح و آماده طبع ساخته‌ام» (غزالی، محمدبن محمد: نصیحة‌الملوک، ۱۷۲)

۵. همایی، جلال‌الدین: غزالی‌نامه، ۱۲۵

می‌شناسیم همان چاپ عباس اقبال آشتیانی است که خود درباره آن اظهار می‌دارد: «چون به علت مسافرتی که نگارنده در پیش داشتم در چاپ این نسخه عجله شد چنانکه باید مجال دقت بیشتر در کار طبع آن به دست نیامد و فرصت آنکه حواشی و توضیحات بر آن نوشته شود فراهم نگردید»^۱.

نامه‌ها بخش قابل توجهی از تاریخ و فرهنگ هر سرزمین را به نسلهای بعد منتقل می‌کنند و از این حیث جزء اسناد تاریخی ارزشمند به‌شمار می‌آیند زیرا اطلاعات مهمی از پادشاهان، امیران، عالمان، فقیهان و مشاهیر روزگار نویسنده به دست می‌دهند و از وضعیت نهفته اجتماعی، اقتصادی و رفاهی مردم در دوره‌های گوناگون پرده برمی‌گیرند. نامه‌های غزالی از معدود تألیفات او به زبان فارسی است که هم از حیث اطلاع بر احوال وی اهمیت دارد و هم نمونه خوبی از نثر اوایل قرن ششم هجری قمری است. در تصحیح این مجموعه پنج نسخه^۲ مورد استفاده و مراجعه بوده که مشخصات آنها به اختصار چنین است:

۱. د: تهران؛ دانشگاه؛ شماره نسخه: ۱/۱۱۹-۴، ف: نسخه اصل: قاهره، به خط نسخ، کاتب: احمد بن محمد و تاریخ صفر ۸۵۶ ه. ق.
۲. ق: قم؛ مرکز احیاء؛ شماره نسخه: ۱۲/۱۲۰۶، نسخه اصل: کتابخانه ایاصوفیه، استانبول- ترکیه ۴۷۹۲؛ به خط نسخ، کاتب: اسعد بن علی بن محمد کاتب، تاریخ ۸۱۳ ه. ق. اگرچه این نسخه به لحاظ قدمت از نسخه شماره «۱» قدیم‌تر است اما ریختگی‌هایی دارد که با اصل صحب و سلامت در کار تصحیح مغایر است.
۳. ک: مینوی، مجموعه کرامت رعنا حسینی^۳-ع؛ به خط نسخ؛ حدود قرن دهم ه. ق. مجموعه‌ای صد و پنجاه و چهار صفحه‌ای مشتمل بر نه قسمت^۴ که چهار نسخه

۱. اقبال آشتیانی، عباس: مکاتیب فارسی غزالی، و
 ۲. درایتی، مصطفی: فهرست‌واره دست‌نوشته‌های ایران، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی: ۱۳۸۹ خورشیدی
 ۳. دانش پژوه، محمدتقی، ایرج افشار: فهرست‌واره کتابخانه مینوی و کتابخانه مرکزی پژوهشگاه، تهران: ۱۳۷۴ خورشیدی از مجموعه فهرست عکس‌ها، مجموعه کرامت رعنا حسینی، ۱۰۷، ش ۱۱۳ و (← دانش پژوه، محمدتقی، فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۲: ۲۵۲، ش ۳۸۱۰)
 ۴: (۱) اربعین الحقایق، ۲. فضائل‌الانام به فارسی، ۳. کیمیای سعادت، ۴. ایها الولد به فارسی، ۵. یک صفحه از رساله‌ای از کلمات خواجه عبدالله انصاری، پس از این در هاشم: ۶. بخش‌های بازپسین نزهة‌الارواح، ۷. رساله‌های میان نورالدین عبدالرحمان اسفراینی و مریدش علاء الدوله، ۸. آغاز و انجام توسی، ۹. پاسخ‌های سید شریف گرگانی به میرزا اسکندر

از آن به نام محمد غزالی است. نسخه‌ای با آغاز و انجام مشخص، خوش‌تحریر، دارای جدول و آرایش‌های نوشتاری که نشانی از مهر، نام کاتب و تاریخ کتابت در آن نیست و به غیر از میکروفیلم همان مجموعه رونوشت و روگرفت کاملتری از آن به‌دست نیامد و فضائل‌الانام در بخش دوم این مجموعه آمده است.

۴. آ: مشهد؛ رضوی؛ شماره نسخه: ۸۶۶۹، به خط نستعلیق، تاریخ قرن یازدهم ه. ق. مجدول، با سر لوح؛ واقف: سید علی‌اصغر اصغرزاده موسوی، اردیبهشت ۱۳۳۸ خورشیدی؛ جلد: تیماج. نسخه با نامه غزالی به فخرالملوک (باب دوم) شروع می‌شود و با نامه غزالی به قاضی‌القضات مغرب به پایان می‌رسد.

۵. م: تهران؛ دانشگاه؛ شماره نسخه: ۴۵-ع، نسخه اصل: اونیورسیتیه استانبول ش ۸۹۰ فارسی؛ خط نستعلیق؛ تاریخ ۱۲۸۸ ه. ق. به دستور صدر اعظم عثمانی عالی پاشا عبدالرحمان ناجم.

در تصحیح حاضر نسخه شماره ۱ (د: قاهره: ۱۱۹/۱) اقدم نسخ است و پس از مقایسه و بررسی سایر نسخه‌ها با این نسخه، تفاوت‌های موجود در هر یک از آنها در پاورقی ذکر شده است.

نسخه‌های دیگری نیز از فضائل‌الانام موجود است: ۱. تهران؛ دانشگاه؛ شماره نسخه: ۶۲۲۴؛ خط نستعلیق، کاتب: محمد اشرف حسن، تاریخ ۱۲ شوال ۱۰۶۵ ه. ق. کاغذ سپاهانی. این نسخه را سعید نفیسی از روی نسخه بدیع‌الزمان فروزانفر کامل کرده است. نسخه فروزانفر نیز بر کاغذ اصفهانی نوشته شده، آثار مهره دارد و به خط تحریر متوسط کتابت گردیده است. این نسخه خوانا، مضبوط و معتبر است و از رسم‌الخط و کاغذ پیداست که در قرن دوازدهم نوشته شده است. اصل این نسخه با نسخه شماره سه یکی است و به دلیل این همسانی پس از بررسی‌های لازم از آوردن نسخه بدل‌های تکراری اجتناب شد. ۲. تهران؛ دانشگاه؛ شماره نسخه: ۵۱۱۳-عکس؛ نسخه اصل: ایاصوفیه ش: ۴۳۰۱؛ خط: نستعلیق، کاتب: شیخ محمد. این نسخه از روی نسخه ایاصوفیه نوشته شده است و اصل نسخه آن با نسخه شماره پنج که پیشتر معرفی شد یکی بوده و به دلیل این اشتراک و نظر به قدمت نسخه شماره پنج از آوردن نسخه بدل‌های تکراری بر اساس این نسخه خودداری شد. ۳. تهران؛ دانشگاه؛ شماره نسخه: ۳۸۱۰/۲-ف. این نسخه همان نسخه مجموعه کرامت رعنا حسینی و متعلق به کتابخانه مینوی است.

آثار علمی، ادبی و فرهنگی جوامع مختلف، مظهر تجلیات روح یک ملت و گنجینه و میراث معنوی است که برای آیندگان به یادگار می‌ماند و به پشتوانه همین میراث فرزندان یک سرزمین در مقابل هجوم حوادث زمانه تاب می‌آورند و گزند نمی‌بینند، پس زنده نگه داشتن آثار بزرگان یک ملت کمترین و البته مؤثرترین خدمت به مردم آن سرزمین است. افزون بر قدمت نامه‌های غزالی، بیش از صد سال از چاپ هند و شش دهه از نخستین چاپ آن در ایران می‌گذرد، اما این کوشش ارزشمند با معیارهایی که محققان از تصحیح علمی - انتقادی به دست داده‌اند فاصله دارد و دارای کاستی‌هایی است از جمله مقدمه یا درآمد که بخش مهمی از یک اثر به‌شمار می‌آید و جنبه‌های مختلف اثر را معرفی می‌کند و دورنمایی از آن را پیش چشم خواننده می‌آورد. بنابراین نوشتن مقدمه‌ای که در آن گذشته از معرفی متن، پیرامون شخصیت غزالی و آثار و افکار او و فراز و فرودهای زندگیش بحث کند و به اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی که موجب نوشتن این نامه‌ها شده است بپردازد، مفید به نظر می‌رسید. شیوه شناخته شده غزالی در تألیف، استناد به آیات قرآنی و احادیث نبوی است و مکاتیب او نیز مانند سایر آثار وی پیوند محکمی با آیات و احادیث دارد، بنابراین بهره‌مندی و درک صحیح از این نامه‌ها جز به بازشناختن و بیرون آوردن آیات، احادیث، مبهمات و حل دشواری‌های متن میسر نخواهد شد. در کتاب حاضر کوشش شده است تا در کنار ارائه متنی پیراسته و کم‌اشتباه، پاره‌ای از نامه‌ها، واژگان دشوار، آیات، احادیث، جملات دعایی، مبهمات، برخی از رجال روزگار غزالی و هرآنچه برای مطالعه و روشن‌تر شدن یک متن لازم است، بازشناخته و شرح داده شود تا هم به آراستگی نامه‌ها بیفزاید و هم یافتن متن و حاشیه برای خواننده آسان گردد. افزون بر این اگر در مسیر به‌سامان رساندن این مجموعه مطلب ارزشمند و خواندنی نیز به‌دست آمد آن را با خواننده محترم قسمت کرده است، از جمله بخشی از نامه‌ای که عباس اقبال آشتیانی درباره زندگی خود نوشته و بریده‌هایی از نامه او به میرزا ابوالحسن فروغی، رئیس وقت دارالمعلمین عالی و همچنین تصویر یادداشتی از سعید نفیسی که در روزهایی که مشغول خواندن مکاتیب غزالی بوده در حاشیه یکی از نسخه‌ها نوشته است.

بی‌تردید این کار به انجام نخواهد رسید مگر به یاری خداوند و پایان نخواهد یافت جز با احترام و ارج نهادن به زحمات و خدمات ارزشمند استادان پیشکسوت و محققان

پیشرو که هنوز هم بنای فرهنگ سرزمینمان بر بنیادی است که آنان به جان و با عشق پی افکنده‌اند و باید حیات جاودانی و بالندگی و پایداری آن را با تلاش و به آرزو از خداوند بخشنده و مهربان خواست. با تقدیر از آنان که نور وجودشان همواره روزهای زندگی و تحصیل بنده را روشن کرده و امیدبخش بوده است و آموزگاران و استادانی که از محضرشان کلمه‌ای آموخته‌ام و یا شاگرد کتاب‌هایشان بوده‌ام؛ و حقّ مطلب ادا نخواهد شد مگر با سپاسگزاری از استادانی که در پرتو تعلیماتشان بودم و آن فرزندان گرانقدر با شکیبایی، مهربانی و کرامت طبع مرا در سالهای تحصیل و تحقیق راهنمایی کردند؛ جناب آقای استاد دکتر علی‌اصغر حلبی، جناب آقای استاد دکتر اصغر دادبه و جناب آقای استاد دکتر تقی پورنامداریان، که از آنان و محبت‌های سخاوتمندانه‌شان جز به احترام و ارادت نمی‌توان یاد کرد. امید است که به این چند کلمه اندکی از مراتب قدردانی خود را به آن معلمان علم و اخلاق و استادان نیک‌خواه رسانده باشم.

و در آخر با سپاس از مهربانی و شکیبایی: جناب آقای سید صادق حسینی اشکوری، پژوهشگر نسخه‌های خطی و اسناد مجمع ذخایر اسلامی قم؛ مسئولان بخش نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی؛ سرکارخانم عباس‌پناه، کارشناس پژوهشی پژوهشکده ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ سرکار خانم حرّی و سرکار خانم کونانی کارشناسان و مسئولان بخش نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران؛ سرکار خانم خانلرخانی مسئول کتابخانه اهدایی استاد مجتبی مینوی؛ جناب آقای علی زوار، مدیر انتشارات زوار که با وجود اوضاع نابسامان نشر و کاغذ بدون مضایقه به انتشار این کتاب اهتمام ورزیدند و از هیچ‌گونه یاری دریغ نکردند، جناب آقای مرتضی رئیسی‌فرد، صفحه‌آرای دقیق و بااخلاص کتاب و تمام کسانی که در این راه یاری‌ام داده و زحمتی متحمل شده‌اند؛ خداوند به همه ایشان تندرستی و توفیق روزافزون عنایت فرماید.

پریا زواره‌نیان

تهران - مهر ۱۳۹۷ خورشیدی

«مقدم‌ترین اسبابی که مدرسه را بدان حاجت است مدرّس با علم و فضل و استعداد آلات افادت و افاضت علم است و هرچه هست از دیگر اسباب فرع است و مدرّس اصل... و طراوت علم و تیزی بازار درس به اوست و چون مدرسه از مدرّس خالی ماند در فواید بسته شود و هر عدّتی و آلتی که مدرسه را بود و اگرچه بسیار باشد عاطل شود...»

مقدمه

مرزهای امروز ایران باقی مانده یک امپراتوری بزرگ است که در روزگار هخامنشیان در اوج اقتدار خود بود، اما به گواهی تاریخ، این نقشه پهناور، رنگارنگ و ثروتمند نتوانست مایه آرامش و خوشبختی ایران و ایرانی شود. اسکیموها خطاب به سرزمین خود می‌گویند: «تو چقدر خوشبختی که در زیر برف و یخ مستوری، چقدر مایه خوشبختی است که اگر در تو طلا و نقره‌ای موجود باشد زیر این قشر ضخیم برف و یخ مستور شده و هرگز دست به آن نمی‌رسد؛ بی‌حاصلی تو مایه سعادت ماست و ما را از دستبرد متجاوزان محفوظ می‌دارد».^۱ جغرافیا یکی از مهم‌ترین عناصری است که سرنوشت و روند حرکت تاریخ یک سرزمین را مشخص می‌کند. اگر آسمان و زمین سرزمینی ثروتمند باشد و با تکیه بر امنیت کافی، بیم روبه‌رو شدن پیاپی با تهاجم اقوام و قبایل مختلف برای مردمی که در آنجا زندگی می‌کنند وجود نداشته باشد، آنگاه می‌توان گفت ساکنان چنین سرزمینی تا اندازه‌ای خوشبخت هستند اما اگر همین جغرافیا پلی برای گذر اقوام مهاجم باشد، مردم آنجا با وجود تمام ویژگی‌ها، ثروت‌ها و نعمت‌های سرزمینشان روی خوشبختی را نمی‌بینند. سرزمین کهنسال و متمدن ایران، با موقعیت خاص جغرافیایی خود که از شمال و جنوب میان دریای خزر و خلیج فارس قرار گرفته است و از شرق با آسیای مرکزی و شرقی و از غرب با آسیای صغیر پیوند دارد و اروپا و آسیا را به هم می‌رساند، از قدیم گذرگاهی برای رفت و آمد اقوام مختلف بوده است چنانکه پادشاهان هخامنشی، اسکندر مقدونی، پادشاهان ساسانی،

قوم عرب و مغولان نیز از آن گذشته‌اند و به این دلیل ایران «گذرگاه حوادث»^۱ نام گرفته و بر سر راه بودن آن سبب شده است تا در سراسر تاریخ مرزهایش بشکند، بارها تجزیه شود، یکپارچه گردد و وسعت یابد. رویارویی با تهاجم اقوام مختلف روزهای ناامن و مشوشی را برای مردم رقم زد و از کنار همین ناآرامی‌ها حکومت‌هایی از فاتحان بیگانه و حاکمان خودکامه بر سر کار آمدند، پادشاهان و امیرانی که خود را مالک جان و مال مردم می‌دانستند و سرانجام همه‌چیز و سرنوشت همه‌کس به اراده و به یک اشاره آنان بسته بود. با این حال از دوره‌های مختلف تاریخ ایران، نیمه قرن چهارم تا سال پانصد هجری قمری را به‌عنوان یکی از دوره‌های روشن تاریخ این سرزمین شناخته‌اند. روزگاری قریب به صدوپنجاه سال دوران حکومت‌های ترک در ایران بوده است و پادشاهانی چون عضدالدوله، سلطان محمود، آلپ‌ارسلان و ملکشاه روی کار آمدند. در اواخر قرن چهارم هجری قمری نخستین دسته از غلامان ترک به‌نام غزنویان حکومت مقتدری تشکیل دادند و سرانجام در پی آخرین و سخت‌ترین شکست سپاهیان غزنوی از سلجوقیان در دندانقان مرو، سلطان مسعود غزنوی شکست خورد و سلجوقیان به قدرت رسیدند. نظامی عروزی درباره آنان نوشته است: «ایشان مردمان بیابان‌نشین بودند و از مجاری احوال و معالی آثار ملوک بی‌خبر، بیشتر از رسوم پادشاهی به روزگار ایشان مندرس شد و بسی از ضروریات ملک مُنطَمَس^۲ گشت. یکی از آن دیوان برید است، باقی بر این قیاس توان کردن».^۳ اما با گذر زمان، همین مردمان بیابان‌نشین دولت‌مردانی بزرگ شدند و با ظهور آنان لشکرهايشان در ممالک مختلف پراکنده شد. چنانکه در روزگار آنان بر منابر اسلام در شرق و غرب و بر و بحر و کوه و هامون، به‌نام ملوک این دولت خطبه سلطنت خواندند و القابشان را بر سکه درم و دینار ضرب کردند و اصول و شعب این دولت آنقدر عظیم شد که بر خلفا نیز غالب آمدند، به گونه‌ای که فرمان‌هایشان را در محضر خلفا می‌خواندند و بدان عمل می‌کردند. سلجوقیان در اندک زمانی کار ناتمام سلاطین پیشین را به انجام رساندند و بنیاد ملوک‌الطوایف را برانداختند، آنان که تا سواحل مدیترانه و ممالک آسیایی و مرزهای متصرفات خلفای فاطمی پیش رفته بودند، کشور پهناوری ساختند و ایران را

۱. زرین‌کوب، عبدالحسین: روزگاران، ۱۷

۲. انطِماس: فرسوده شدن و از میان رفتن (← دهخدا، علی‌اکبر: لغت‌نامه)

۳. نظامی عروزی سمرقندی، احمدبن عمر: چهارمقاله، ۴۰

مرکز آن قرار دادند اما بیگانگی این قوم با مرزهای محدود و حرمت ملک و ضیاع و نیز جنگجویی آنان سبب شد تا هرگز دست از گسترش مرزها نکشند. اگرچه دوره سلجوقی با جنگ‌های شدید و طولانی همراه بود و برای مردم بینوا چیزی جز سختی و قحط و جور نیارورد اما دستاوردهایی هم داشت، از آن جمله صرف قسمتی از غنایم راهزنی و غارت رعایا برای تعمیر جاده‌ها، امنیت راهها، ساختن پلها و رباطها بود که بدون آنها نظارت بر احوال رعایایی که باید بر وفق آیین حکومت عمل می‌کردند میسر نبود، همچنین ایجاد تشریفات دربار و دیوان که برای رسیدن به مطلوب ضرورت داشت و نیز رونق شعر و شاعرپروری که بخش جدا نشدنی دربار بود.^۱ «آل سلجوق همه شعر دوست بودند اما هیچ‌کس، به شعر دوست‌تر از طغان‌شاه ابن البارسلان نبود، و محاورت و معاشرت او همه با شعرا بود، و ندیمان او همه شعرا بودند».^۲ در حقیقت با روی کار آمدن سلجوقیان، ایرانیان توانستند از زیر سلطه تازیان شانه خالی کنند و فرمان‌های خلیفه را گردن نهند و در همین دوره بود که تمدن ایرانی تا اندازه‌ای مجال بالیدن یافت و بسیاری از عالمان، دانشمندان و شاعران بزرگ در همین بستر تاریخی به ظهور رسیدند. اسباب پیشرفت در تعلیم و تربیت و تألیف و تصنیف نیز در همین روزگار فراهم شد. از سلجوقیان به‌عنوان مهم‌ترین دولت ترک یاد می‌کنند، دولتی که مقدمه تشکیل آن موجب تحول در تمدن اسلامی، به‌ویژه در ایران شد. رهبران سلجوقی با تصرف خراسان به شهریاری رسیدند و دیگر رئیس دسته‌های بیابانگرد نبودند؛ آنان آداب گفت‌وگو با امیران دیگر دولت‌ها را فرا گرفتند و آیین کشورداری آموختند و به تدریج، روش زندگی و نگرش خود را تغییر دادند و به زحمت وزیران کاردان و لایقی چون عمیدالملک و خواجه نظام‌الملک توسی تربیت شدند. اداره امور مملکت وسیع سلجوقی به خواجه نظام‌الملک سپرده شد؛ خواجه نیز با درایت تمام، سازمانی برای حکومت این قوم بیابان‌گرد ترتیب داد و تشکیلاتی منظم بدان بخشید و سی سال در

۱. «پادشاه را از شاعر نیک چاره نیست که بقای اسم او را ترتیب کند و ذکر او را در دواوین و دفاتر مثبت گرداند، زیرا که چون پادشاه به امری که ناگزیر است مأمور شود از لشکر و گنج و خزینه او آثار نماند، و نام او به سبب شعر شاعران جاویدان بماند. شریف مجلدی گرگانی گوید:

که مانند از آل ساسان و آل سامان

از آن چندان نعیم این جهانی

نوای بارید مانده است و دستان»

شای رودکی ماندست و مدحت

(← نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر: چهار مقاله، ۴۵)

این مقام باقی ماند و «تاج‌الحضرتین» و «رضی امیرالمؤمنین» لقب گرفت؛ با این همه ایرانیان هرچه کوشیدند نتوانستند به این طایفه شکل دلخواه خود را بدهند. در فاصله بین روی کار آمدن سلجوقیان و برچیده شدن دولت خوارزمشاهیان تمدن و فرهنگ ایران دوران پررونقی را طی کرد که به زعم بسیاری دوره‌ای پررونق اما بی‌امید و پیشرفت بوده است زیرا اگرچه سلجوقیان نخستین و پهناورترین امپراتوری ایران بعد از اسلام و بزرگ‌ترین قدرت قلمرو شرقی جهان اسلام را در قرون میانه پدید آوردند اما عواملی از جمله اهداف سیاسی، جهت‌گیری‌های مذهبی، سرکوب علوم عقلی و معتزله، تسلط کلام اشعری، ظاهرگرایی مذهبی و سوء استفاده از ظاهر دین برای سرکوب مخالفان، سبب شد تا حاصل حکومت آنان رکود و فترت باشد. با روی کار آمدن آنان تسلسل شکاف‌ها شتاب گرفت و همین احتضار طولانی فرهنگی، سبب دوری جستن ایرانیان از اندیشه‌های بلند ملی خود و نیز به انقیاد درآمدن آنان در رویارویی با اقوام مهاجم شد. در حقیقت سلجوقیان برای ایران و ایرانی، قومی مهاجم و شمشیر به‌دست بودند که ره‌آوردی جز رنج و سختی نداشتند: «ایرانی دستخوش غارت و چپاول و مصادره و آزار و کشتار بود و کاری که می‌کرد شعر مدیح گفتن در حق امرا و سلاطین بود و هریک از ایشان را شاه ایران بلکه شاه جهان خواندن و کتاب به نام ایشان تألیف کردن و اداره کردن مملکت و مالیات گرفتن و تجاوز و تعدی کردن به سایر ایرانیان از جانب ترکان و ثروت اندوختن و تحویل دادن آن به ترکان».^۱ نویسنده تاریخ سیستان از حقیقت آن طایفه چنین روایت می‌کند که: «چون بر منبر اسلام به نام ترکان خطبه زدند، ابتدای محنت سیستان آن روز بود، و سیستان را هنوز هیچ آسیبی نرسیده بود تا این وقت، و اندر جهان از روزگار یعقوب و عمرو هیچ شهری آبادان‌تر از سیستان نبود و دارالدوله گفتندی نیمروز را، تا آن روز که امیر خلف را از سیستان ببردند به خلاف که مردمان بر او کردند، تا دیدند آنچه دیدند و هنوز می‌بینند».^۲ در همین دوره صدوپنجاه ساله، عالمان، عارفان، شاعران، دانشمندان و فیلسوفان بلندپایه‌ای از میان عامه مردم بیرون آمدند، چنانکه هر شهر با نام نابغه‌ای سهمی در رقم زدن تاریخ ایران داشت و در این میان «خراسان، کشور آفتاب خیزان» در تکوین شخصیت ایران بعد از اسلام، زبان

۱. عقلی، سیف‌الدین: آثارالوزراء: ۲۰۷ و ← خوند میر، غیاث‌الدین بن همادالدین: دستورالوزراء، ۱۵۸.

۲. مینوی، مجتبی، فردوسی و شعر او، ۳۲.

۳. تاریخ سیستان، ۳۵۴.

فارسی، عرفان، تحکیم قومیت ایرانی، قیامها، شکست‌ها و پیروزی‌ها گویاترین خاکهای این سرزمین^۱ است و خاصه شهر توس، بیشترین سهم را از این گنجینه معنوی به خود اختصاص داده است. در آن زمان شهر توس مانند نیشابور و مرو و هرات یکی از کرسی‌های مهم خراسان بود و به دو بخش یا دو ناحیه بزرگ «تابران» و «نوغان» تقسیم می‌شد.

ابوحامد محمد غزالی

جهان اگرچه سیه‌کاسه و مهمان‌کش و سفله‌پرور^۲ است اما گویی به اندازه تمام عمر خود هم در انتظار کسانی بوده است که از راه برسند و با اندیشه نو و سخنان روشن خود، برای بشر چراغی بی‌فروزند و راهی پیدا کنند. یکی از شخصیت‌های برجسته عصر سلجوقی و مردان برخاسته از خراسان، حجت‌الاسلام امام زین‌الدین ابوحامد محمد بن محمد غزالی توسی است. او در سال ۵۴۵۰ ه. ق. یعنی اواخر عهد طغرل سلجوقی، در خانواده‌ای از تابران توس به دنیا آمد و بعدها در پیوند به زادگاهش توس، به توسی شناخته شد. در اصول پیرو طریقه اشعری^۳ و در فروع جزو فقهای بزرگ شافعیه بود و از آنجا که بزرگ‌ترین فقیه شافعی قرن پنجم هجری و حیات‌بخش این مذهب به‌شمار می‌آمد به فقیه شافعی مشهور شد. کثرت عالمان و دانشمندان، وفور تألیف و تصنیف، رواج بحث و جدل بین پیروان و مدافعان فرقه‌های مذهبی و مرسوم شدن تبلیغات مذهبی و مجادلات فرقه‌ای از ویژگی‌های مهم روزگار او بود و این شرایط بر شکل‌گیری شخصیت و آراء و اندیشه‌های این عالم و فقیه توس، تأثیر گذاشت. اگرچه غزالی در این دوره آکنده از مجادلات مذهبی و افتراق به‌عنوان یک متکلم مسلمان شافعی و اشعری مذهب به هم‌روزگاراناش معرفی شد اما خود می‌گوید: «در شرعیات

۱. ← اسلامی ندوشن، محمدعلی: خراسان، توس و فردوسی، ۶۹-۶۴

۲. برو از خانه گردون به‌در و نان مطلب/ کاین سیه‌کاسه در آخر بکشد مهمان را (حافظ، شمس‌الدین محمد: دیوان، ۹)

سبب مه‌رس که چرخ از چه سفله‌پرور شد/ که کامبخشی او را بهانه بی‌سببست (همان، ۶۴)

۳. در میان فقهای اهل سنت چهار نفر به‌عنوان صاحب مذهب و صاحب مکتب خوانده می‌شوند و توده تسنن تابع یکی از این چهار پیشوا می‌باشند: ۱. ابوحنیفه نعمان بن ثابت ۲. مالک بن انس ۳. محمد ادریس شافعی ۴. احمد بن حنبل.

مذهب قرآن دارم و هیچ کس را از ائمه تقلید نمی‌کنم، نه شافعی بر من خطی دارد و نه ابوحنیفه بر من براتی».^۱ غزالی شخصیتی یک‌سویه نیست و بنا برگفته خود برای کشف حقیقت به هر گردابی فرو رفته است، چنانکه درباره ژرفا و پرتگاه مذاهب می‌نویسد: «بدانید که اختلاف مردم در ادیان مردم و ملل و سپس اختلاف امم و اقوام در مذاهب، با آن همه تفاوت و تباین که در میان طرق و مسالک آنها وجود دارد، دریایی است عمیق و بی‌پایان که جز دسته کمی جویندگان بسیاری در آن غرق شده‌اند و هر دسته‌ای تنها خود را ناجی می‌پندارد. من همواره از آغاز جوانی، از آنگاه که سالم به حد بلوغ رسید، پیش از رسیدن به سن بیست تا اکنون که عمرم از پنجاه سال در گذشته است همواره در این دریای ژرف غوطه‌ور بوده و در این بحر بی‌کران، جسورانه و بی‌پروا به خلاف بیمناکان شنا کرده‌ام، به هر گردابی فرو رفته، با هر موج خروشانی دست به گریبان شده، با هر ورطه و مهلکه‌ای مواجه گردیده و در عقیده هر فرقه‌ای کنجکاوی کرده‌ام، اسرار و رموز هر طایفه‌ای را جست‌وجو کردم، برای اینکه حق را از باطل و سنت را از بدعت تمیز دهم و بدانم که از عابد گرفته تا ملحد چه می‌گویند و روح عقیدتشان چیست».^۲ از معروف‌ترین القاب او «حجت‌الاسلام» است و به مناسبت جایگاه دانشورانه‌اش در بغداد، لقب «امام» نیز گرفت. در بزرگداشت شخصیت و آثار او همیشه تلاش شده و در شرح جایگاه بلندمرتبه غزالی قلمها فرسوده‌اند چنانکه در تأثیر و نفوذ تألیفات او سخن را به اینجا رسانده‌اند که: «اگر تمام کتاب‌های اسلامی از میان برود و تنها احواء باقی بماند، مسلمانان از آنچه از میان رفته بی‌نیاز می‌باشند».^۳ غزالی عمر گرانبهای را بر یک حال و راه آشکارا صرف نکرد و از این روی دوران زندگی او فصل‌های مختلفی دارد، عده‌ای این تنوع و تغییر را از ویژگی‌های شخصیت پیچیده و کنجکاو ابوحامد می‌دانند و برخی هم بر این احوال الوان خرده می‌گیرند و او را به پراکندگی آراء متهم می‌کنند، با توجه به همین تغییرات خودخواسته و آشفته‌گی‌های روحی و درونی و نیز نقش‌های مختلف غزالی در طول حیاتش، در ادامه به معرفی او در سه بخش و زیر عنوان غزالی اول، دوم و سوم پرداخته خواهد شد.

۱. غزالی، محمد بن محمد: مکاتیب

۲. غزالی، محمد بن محمد: المنقذ من الضلال، ۳۴

۳. «لو ذَهَبَتْ كُتُبُ الْإِسْلَامِ وَ بَقِيَ الْإِحْيَاءُ لَأَغْنَى عَمَّا ذَهَبَ» (حاجی خلیفه، کشف‌الظنون، ۱: ۹۹) ← حلبی، علی

اصغر: معجزه ایرانی بودن، ۳۵

غزالی اول (۴۷۸-۵۴۵۰ ه. ق.)

پس از تولد غزالی، پدرش محمد توسی غزال،^۱ کنیه ابوحامد را برای او برگزید. در حدود نیمه دوم قرن پنجم هجری قمری (بین سالهای ۴۶۵ تا ۵۴۵۰ ه. ق.) یعنی زمانی که هنوز او و برادر کوچک‌ترش احمد^۲ کودک بودند پدر آنان از دنیا رفت. مشهور است که این پدر پیش از مرگ، پسران خود محمد و احمد را نزد دوست صوفی مشرب خود، ابوحامد احمد بن محمد راذکانی^۳ سپرد و آنچه اندوخته بود به او داد و وی را وصی خود کرد تا تعلیم و تربیت فرزندانش را بر عهده بگیرد و به آنان خواندن و نوشتن بیاموزد. او نیز بر این تعهد همت گماشت اما چندی بعد آن مرده‌ریگ پدری تمام شد و

۱. در لغت به معنی «صوفی‌باف و پشم‌ریس» است؛ پس از تحقیق دهها مورخ هنوز به درستی آشکار نیست که آیا «غزالی» با تشدید است و نسبت به ریسندگی یکی از پدرانش بوده یا بی‌تشدید و نسبت به دیهسی به نام «غزاله» یا جز آنهاست. (← علی‌نقی منزوی: غزالی بزرگ)، «و نیز گویند غزال، ریسمان‌فروش را می‌گویند و او فرموی (= گروه ریسمان ریسیده که بر دوک پیچیده باشند) مادر خود که رشته بود در بازار می‌فروخت از آن جهت به غزالی اشتها یافت» (سمرقندی، دولت‌شاه: تذکره الشعراء، ۹۸)؛ ولی امروزه بیشتر پژوهشگران قول «ابن‌انیر» را که غزالی را با تشدید درست می‌دانسته، معتبر می‌شمارند. و نیز قول سمعانی را که می‌گوید: از اهل توس درباره قریه‌ای بنام غزاله پرسیدم و آنها وجود آن را انکار کردند. (← حلبی، علی‌اصغر: تاریخ فلاسفه ایرانی، ۳۵۹)

۲. ابوالفتح احمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالی توسی (وفات ۵۲۰ یا ۵۱۷ ه. ق.) از عارفان مشهور اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم هجری قمری، شیخ طریقت او ابوبکر نساج است که شیخ امام محمد غزالی هم بوده، از شاگردان او شیخ ابوالفضل بغدادی، عین‌القضات همدانی، ابوالنجیب سهروردی و سنایی بوده‌اند. او کتاب احیاء علوم‌الدین برادرش محمد را تلخیص کرد و لباب‌الاحیاء نام نهاد که باقی‌نمانده است. همین‌طور عقاید خود را در کتابی موسوم به التجرید فی کلمة التوحید نوشته است. او رساله‌ای به نام رساله الطیر [الطیور] دارد که گویا الهام‌بخش عطار نیشابوری در سرودن منطق‌الطیر بوده است. تفسیر سوره یوسف و برخی آثار کوچک دیگر نیز از او به‌جا مانده است. مواظ احمد غزالی دلپذیر و پرشنونده بوده است و اغلب در بغداد بر فراز منبر ایراد می‌شده. (← مجاهد، احمد: مجموعه آثار فارسی احمد غزالی) تصنیفات و تألیفات معتبر و رسایل بی‌نظیر دارد و یکی دیگر از رساله‌های او سوانح است که لمعات شیخ فخرالدین عراقی بر سنن آن واقع است. چنانکه در دیباچه لمعات می‌گوید: «اما بعد، این کلمه‌ای چند در بیان مراتب عشق بر سنن سوانح زبان وقت املا کرد». و یکی از فصول سوانح این است: معشوق به همه حال خود معشوق است، پس استغنا صفت اوست، و عاشق به همه حال خود عاشق است. پس افتقار صفت اوست. و معشوق را هیچ چیز در نمی‌باید که خود را دارد، لاجرم صفت او استغناء باشد. همواره تو دل ربه‌های معذوری / غم هیچ نیازموده‌ای معذوری / من بی تو هزار شب به خون دربردم / تو بی تو شبی نبوده‌ای معذوری (جامی، عبدالرحمان: نقحات‌الانس، ۲۴۴)

۳. ابوحامد احمد بن محمد راذکانی طوسی (وفات ۵۰۰-۵۴۰ ه. ق.) اولین استادی بود که غزالی پیش او تحصیل فقه و ادب کرد. سبکی در طبقات‌الشافعیه نام او را جزو طبقه‌ای که میان سالهای ۵۰۰-۵۴۰ ه. ق. فوت شده‌اند آورده است. (همای، جلال‌الدین: غزالی‌نامه، ۲۷۶) او همچنین راذکان را مطابق معمول صحیح قدیم به «ذال» از دهکده‌های توس ضبط کرده است. امروز به «دال» گفته و نوشته می‌شود و هر دو صحیح است. (همان،

راذکانی که خود نیز از مال دنیا بهره چندانی نداشت تصمیم گرفت هر دو برادر را برای ادامه تحصیل به مدرسه بفرستد تا مانند دیگرانی که به این مدارس راه می‌یافتند هم درس بخوانند و هم جای باش و معاششان فراهم گردد. راذکانی محمد و احمد را به مکتب‌خانه و سپس به مدرسه کنار خانقاه سپرد. احمد راه خانقاه را پیش گرفت و محمد برای طی مدارج علمی به گرگان رفت و نزد امام ابونصر اسماعیلی علم آموخت و خدمت او تعلیقه نوشت و پس از آن به توس بازگشت و حدود سه سال در زادگاه خود ماند و به مطالعه و تکرار دروس پرداخت. امام اسعد میهنی^۱ از او روایت می‌کند که «چون از گرگان به توس باز می‌گشتم در راه، راهزنان راه بر من ببردند و هرچه داشتم ببردند، در پی دزدان افتادم و به التماس گفتم: هرچه دارم ببرید ولیکن توبره‌ای دارم که هیچ به‌کار شما نمی‌آید، آن را به من بازدهید. چون بسیار الحاح کردم، سردهسته دزدان را بر حال من دل بسوخت و گفت: در توبره چیست که اینقدر ناله می‌کنی و این مایه بدان دل داده‌ای؟ گفتم تعلیقه‌هایی است که یک چند برای شنیدن و نوشتن آن از وطن دور شده‌ام و رنج فراوان برده‌ام! گفت: چگونه ادعای علم می‌کنی در حالی که چون ما این پاره‌کاغذها را از تو بگیریم بی‌دانش می‌مانی؟! غزالی می‌گوید: این سخن الهامی بود از جانب خدا که مرا به خود آورد، که چون به توس بازگشتم، سه سال مشغول آن شدم تا آنها را از بر کردم و چنان شدم که اگر دزدان راه بر من ببرند، از دانش خویش بیگانه نگردم».^۲ سرانجام آوازه مدرسه نظامیه نیشابور ابوحامد را رهسپار نیشابور، مرکز علمای خراسان کرد.

سفر به نیشابور

«اگر بتوان زمین را به آسمان تشبیه کرد، آن وقت شهرها نظیر ستارگان خواهند بود و نیشابور از میان آن ستارگان، ستاره زهره به‌شمار خواهد رفت و اگر بتوان آن را به بشر تشبیه نمود باید گفت که به حسب عزت و نفاست عین انسان است».^۳ نیشابور در آن

۱. ابوالفتح اسعد بن محمد بن ابی‌نصر میهنی از علمای فقه و خلاف بود و در همدان به سال ۵۲۰ ه. ق. وفات یافت.

۲. — همایی، جلال‌الدین: غزالی‌نامه، ۱۱۹.

۳. ثروت، منصور: تحریر نوین از جهانگشای جوینی، ۱۰۳.

زمان هم مرکز علم و معرفت بود و هم محل اجتماع دانشوران و دانشمندان و نام‌آوران. وجود مدرسه نظامیه نیز بر اهمیت نیشابور می‌افزود. غزالی در آنجا تحت آموزش رئیس این مدرسه دولتی یعنی امام‌الحرمین ابوالمعالی جوینی (۴۷۸-۵۱۹ ه.ق.) قرار گرفت و فنون جدل^۱ و خلاف^۲ و کلام و مقدمات فلسفه را آموخت و بر شاگردان ابوالمعالی تقدّم یافت. کیا هراسی (۵۰۴-۵۴۵ ه.ق.)، ابومظفر خوافی (وفات ۵۰۰ ه.ق.)، ابومظفر ابیوردی و ابوالقاسم حاکمی نیز از مشهورترین همدرسان وی بودند. دوره آموزش غزالی تا مرگ امام‌الحرمین جوینی ادامه یافت و پس از مرگ استاد، امام کیای هراسی برجسته‌ترین شاگرد او بر جای وی بنشست و اندکی پس از این اتفاق غزالی به لشکرگاه پیوست.

مدارس نظامیه

از اواخر قرن چهارم هجری قمری ساختن مدرسه در ممالک اسلامی آغاز شد و در ایران نیز مدارس بنا شد که تاریخ ساخت آنها به پیش از مرگ سلطان محمود غزنوی می‌رسید. در شهر توس که زادگاه نظام‌الملک و غزالی بود نیز مدارس ساخته شد که البته رونق و شهرت مدارس گرگان و نیشابور را نداشت اما در آنها وسایل فراخ بال، مطالعه و تحصیل معلمان و شاگردان فراهم بود. پیشتر گفتیم که در دوران سلطنت ملکشاه سلجوقی اختیار اداره مملکت و دخل و خرج قلمرو حکومت به خواجه

۱. جدل، اصطلاحی در فلسفه، منطق، کلام و یکی از صناعات خمس در منطق است. و آن صناعتی است که با مقدمه قرار دادن آنچه در نزد مخاطب مسلم است، به نتیجه‌ای که می‌خواهند دست یابند. پس ماده جدل از مسلمات یعنی از قضایایی که در نزد خصم مسلم است و از مشهورات فراهم می‌آید و غرض از آن الزام حریف یا به تناقض‌گویی کشاندن او است. بنابراین جدل عبارت است از بحث و پرسش و پاسخی که بین دو تن جریان می‌یابد، بدین نحو که یکی پیوسته از دیگری سؤال می‌کند و عقیده او را درباره امری جویا می‌شود و او سؤال‌ها را پاسخ می‌دهد. آنکس که از عقیده‌ای دفاع می‌کند، حافظ وضع یا موجب نامیده می‌شود و تمام کوشش او این است که الزام نشود. غرض سائل آنست که حافظ وضع را به تناقض‌گویی بکشد و از سخنان او محالی لازم آورد و بدین وسیله او را مجاب کند. و غرض حافظ وضع آن است که در بن‌بست نیفتد و به تناقض کشیده نشود. (خوانساری، محمد: فرهنگ اصطلاحات منطقی، ۶۶)

۲. مُنازعة تجری بین المُتعارضین لِتحقیق حَقِّ أو الإبطال باطل (← جرجانی، میر سید شریف: تعریفات، ۹۰). خلاف، یکی از گرایش‌های علم فقه است که به تخصصی برتر از علم فقه نیاز دارد؛ تسلط بر اصول، مبانی و منابع فقه که از آن به اجتهاد تعبیر می‌شود، مرتبه والایی است که به انسان توانایی می‌دهد احکام شرعی فرعی را طبق مذهب خاصی از راه ادله تفصیلی بشناسد، ولی رتبه بالاتر را کسی تصدی می‌کند که علاوه بر کسب این ملکه و تسلط بر مذهب خویش، آرا و ادله مذاهب دیگر را نیز بشناسد و بتواند با موازنه بین آنها رأی برتر و قول صحیح را برگزیند و با ادله‌ای که خود صحیح و مبری از نقص می‌داند، قول صحیح را اثبات کند. با آگاهی از علم خلاف و آشنایی با فقه مقارن، این مرتبه به دست می‌آید.

نظام‌الملک (۴۸۵-۵۰۸ ه.ق.) سپرده شد. «عبارت از نام این وزیر به خواجه کردیم، زیرا خواجه‌گی جهان به استحقاق داشت و تا جهان بود در دین اسلام مثل او وزیر نیامده. خواجه پیوسته محبت با اهل علم و صلاح داشتی».^۱ نظام‌الملک دهقان‌زاده‌ای^۲ بود که از یک مرتبه ساده به این مقام رسیده بود. این وزیر دانشمند و کاردان افزون بر حسن اداره، مردی نیکوسیرت بود و با خوش‌رفتاری با صوفیان و گرامی‌داشت عالمان، مقدمات و اسباب کار و زندگی آنان را نیز فراهم می‌کرد.^۳ او قریب به سی سال وزارت کرد و رونق سلطنت ملک‌شاه مرهون کفایت وی بود. همین کفایت و البته نفوذ بیش از حد خواجه که جهان از مشرق تا مغرب مسخر تیغ سلطان و قلم او بود در اواخر عمر، ملک‌شاه را پریشان‌دل کرد، حاسدان را آزرده و در آخر هم یکی از دلایل قتل خواجه شد. «و سلطان ملک‌شاه از طول مدت خواجه و استیلای او بر ممالک و تصرف او در اموال بر سبیل استقلال و استبداد و تحکم پسران و دامادان و خدم او در اطراف و اکناف جهان ملول شد و اتفاقاً عثمان پسر خواجه حکومت مرو داشت و میان او و شحنة مرو به هم برآمد و شحنة از بندگان خاص سلطان بود. عثمان بفرمود تا شحنة را بگرفتند و باز نگهداشت، شحنة به خدمت سلطان آمد و حال بنمود و این حرکت ماده تغیر شد و سلطان به‌غایت برنجید. ارکان دولت را پیش خواجه پیغام فرستاد و گفت با خواجه بگویند که اگر در ملک با من شریکی آن حکم دیگر است و اگر تابع منی چرا حد خویشتن نگاه نمی‌داری و فرزندان و اتباع خویش را تأدیب نمی‌کنی که بر جهان مسلط شده‌اند تا حدی که حرمت بندگان ما نگاه نمی‌دارند، اگر می‌خواهی بفرمایم که دوات از پیش تو بگیرند؟ ایشان به خدمت خواجه آمدند و پیغام ادا کردند. خواجه برنجید و در خشم شد و گفت: با سلطان بگویند که تو نمی‌دانی که در ملک شریک توام و تو به این مرتبه به تدبیر من رسیده‌ای و بر یاد نداری که چون سلطان شهید البارسلان کشته شد چگونه امرای لشکر را جمع کردم و از جیحون بگذشتم و از برای تو شهرها بگشادم و اقطار ممالک شرق و غرب را مسخر گردانیدم. دولت آن تاج بر این دوات بسته است

۱. نخجوانی، هندوشاه: تجارب السلف، ۲۶۶

۲. دهقانان یکی از طبقات قدیم نجای ایران بودند و چنانکه از برخی اشارات کتب اسلامی برمی‌آید این طبقه صاحب ضیاع و مکتب و دارای نوعی از اشرافیت اراضی بوده و ظاهراً پیش از اسلام از طبقات ممتاز ایران شمرده می‌شده‌اند. (← صفا، ذبیح الله: حماسه سرایی در ایران، ۸)

۳. نخجوانی، هندوشاه: تجارب السلف، ۲۸۰-۲۷۹

هرگاه این دوات برداری آن تاج بردارند.^۱ نظام‌الملک درباره زندگی خود می‌گوید: «به خدا زندگانی بقالان و عیش ایشان از من خوشتر است زیرا که بقال بامداد به دکان آید و شبانگاه به خانه رود و رزقی که خدای تعالی روزی کرده باشد با اهل و عیال خویش بخورد و فرزندان پیش او جمع شوند و او به دیدار ایشان خرم و خوشدل باشد. عمر عزیز من در تحمل مشاقِ اَسفار و ارتکابِ اخطار می‌گذرد و شب و روز مستغرق مصالح سلطان و ممالک و لشکر و خدم و حشم اوست و با این همه کاشکی از دشمنان و حسودان ایمن بودمی و چون اوقات به چنین حالات گذران باشد لذتِ عیش خویش کی توانم یافت و به بندگی خدای عزوجل که در وجود، جهت آن آمده‌ایم چگونه توانم پرداخت.»^۲ یکی از مهم‌ترین خدمات نظام‌الملک بنای مدارس نظامیه بود. به گواهی تاریخ در طول دوران وزارت او، دوازده نظامیه ساخته شد و علاوه بر آن، مدارس ابتدایی و مقدماتی نیز بنا شد که تمام مخارج آنها و همچنین حقوق و مواجب استادان و شاگردان بر عهده حکومت و موقوفات بود. شمار زیادی از توانگران و صاحبان مکنّت هم برای بقای نام و شاید ثواب آخرت، مدارس بنا و املاک و مستغلاتی بر آنها وقف کردند تا از درآمدش چراغ مدارس روشن بماند. این مدارس به مناسبت نام نظام‌الملک به نظامیه معروف شد و از مشهورترین این مدارس نظامیه بغداد و نیشابور بود. «نظامیه بغداد بسیار مبارک بود و بزرگان بسیار از علمای اسلام مثل امام ابواسحاق شیرازی صاحب کتاب تنبیه و حجّت‌الاسلام غزالی توسی در آنجا درس گفته و ساکن بوده‌اند و اکثر اوقات از نظامیه فقها و فضلا به اقطار ممالک می‌رفتند و هیچ‌کس از طلبه در آنجا ساکن نشود که حق تعالی او را چیزی از علم روزی نکند.»^۳ بسیاری از دانشمندان و مشاهیر بزرگ قرن پنجم تا هفتم هجری قمری از استادان، کتابداران یا درس‌خوانندگان نظامیه‌ها بودند و از میان آنان ابوحامد محمد غزالی به کمال شهرت رسید. مشهور است که یکی از مخالفان خواجه پیش ملکشاه گفت: با اموالی که نظام‌الملک در تأسیس این مدرسه خرج کرد می‌توانست لشکری آماده کند که به‌وسیله آن بیرق اسلام را در قسطنطنیه توان زد! ملکشاه در این باب خواجه را مورد عتاب قرار داد و خواجه در جواب گفت: «ای پسر! من شیخی اعجمی‌ام و شاید که بیش از پنج

۱. نخجوانی، هندوشاه: تجارب السلف، ۲۷۹

۲. همان، ۲۶۸.

۳. همان، ۲۷۰.

دینار نگاهداری نتوانم کرد و تو جوان ترکی و شاید بیش از سی دینار نگاه نتوانی داشت! تو به لذات خود مشغول هستی و در شهوات خویش غرق شده‌ای، و آنچه از کارهای تو به سوی خدا می‌برند همه گناهان است و قشون تو نیز چنین است و در مستی و بازی سرگرمند و به ساز و آواز دل داده‌اند، ولیکن من برای تو قشونی ترتیب داده‌ام که در سایه احسان تو شبها بیدارند و در برابر پروردگارشان صف کشیده‌اند و دست‌های خود را به دعا برداشته‌اند، که بقای تو و قشون تو به انفاس ایشان بسته است و هم به برکت وجود آنهاست که باران می‌آید و مردم روزی می‌خورند.^۱ اگرچه این مخالف نظام‌الملک مانند سایر سخن‌چینان تاریخ از سر حسد و خبث درون به ملک‌شاه چنین می‌گوید اما حقیقت امر این است که اگر نظام‌الملک اندکی از کوشش بی‌دریغی که در راه تأیید مذهب و حمایت از فقها صرف می‌کرد در راه پیشرفت سایر علوم و فنون نیز می‌داشت و اگر درهای مدارس نظامیه را به روی طالبان سایر علوم و فنون نیز می‌گشود، آن وقت در این دوره کنار خیل فقیهان و متکلمان شافعی، اندکی بیش از آنچه ریاضی‌دان و فیلسوف و طبیب می‌شناسیم، می‌داشتیم و بی‌تردید در چنین بستری افرادی به نبوغ می‌رسیدند که دنباله تحقیقات پورسینا، رازی، بیرونی و خیام و نظایر آنان را بگیرند و زمینه را برای پیشرفت کسانی که پس از این دوره به عرصه دانش قدم می‌نهادند فراهم می‌کردند. اگرچه در این دوره دانشمندانی نظیر خیام و امام فخررازی^۲

۱. سبکی، تاج‌الدین: طبقات الشافعیه، ۴: ۳۲۶-۳۲۵

۲. امام ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین بن حسن تیمی بکری طبرستانی رازی (۶۰۶-۵۴۴ ه. ق.)، ملقب به «فخرالدین» و معروف به «ابن خطیب» و «خطیب ری» و «امام المشکین»، یکی از بزرگ‌ترین مفسران قرآن و حکیمان و از جمله متکلمان و مردان جامع‌الفنون اسلام و ایران است. او در تاریخ معارف اسلامی از جمله کسانی است که به آسان نوشتن و تهذیب و پیراستن کتاب‌های مشکل و فنی مهارت خاصی داشته‌اند مانند لباب‌الاشارات که خلاصه‌النتیبهات و الاشارات شیخ رئیس ابوعلی سیناست. فخررازی با اینکه در کار دیوانی بوده ولی در تمام مدت عمرش مشغول به تصنیف و تالیف و تدریس و موعظه بوده و این قول از اوست که می‌گفت: «من متأسفم که هنگام صرف غذا، از اشتغال به علم و کسب معرفت بازمی‌مانم» مهم‌ترین آثار او عبارتند از: تفسیر قرآن معروف به تفسیر کبیر که خود آن را «مفاتیح‌الغیب» نامیده است، تفسیر سوره فاتحه، المطالب‌العالية در علم کلام، نهاية‌العقول، الاربعین فی اصول‌الدین، المحصل، البیان و البرهان فی الرد علی اهل‌الزیع و الطغیان، المباحث‌العمادیه، تحصیل‌الحق، تهذیب‌الدلائل، عیون‌المسائل، ارشاد‌النظار الی لطایف‌الاسرار، اجوبه‌المسائل البخاریه، العالم در کلام، المحصول در اصول فقه، لباب‌الاشارات در فلسفه، شرحی بر مفصل‌علامه جبارالله زمخشری (وفات ۵۳۸ ه. ق.)، شرح وجیز غزالی، شرح سقط‌الزند ابوالعلاء معری فیلسوف و شاعر عرب (وفات ۴۴۹ ه. ق.)، شرح کلیات قانون در طب، الجامع‌الكبیر الملکی، تعجیز الفلاسفه به فارسی، المباحث‌المشرقیه در فلسفه، الزبده، جامع‌العلوم معروف به «ستینی» در تعریف و شرح شصت علم از علوم، شرح‌الاشارات، طریقه فی‌الخلاص، کتاب فی مناقب‌الشافعی، عیون‌الحکمة، شرح‌الاسماء‌الحسنی و سی تألیف دیگر که ابن‌القفطی در تاریخ‌الحکماء از آنها نام می‌برد. ← فخررازی، محمد بن عمر: تفسیر کبیر، مقدمه مترجم؛ و ← دادبه، اصغر: فخررازی

و سید اسماعیل جرجانی در ریاضی و فلسفه و طب^۱ درخشیدند ولی رونق این علوم هرگز به گرمی بازار علوم دینی و علمای آن نبود و همین روش و تفکیک سیاسی و سلیقه‌ای رفته‌رفته علم و اندیشه را در جهان اسلام دچار رکود و انحطاط کرد.

نظامیه‌ها مراکز مهم فعالیت‌های علمی عصر بود و استادان آنها هم اغلب از عالمان بزرگ عصر به‌شمار می‌آمدند. از همه اقطار اسلامی تا مدت‌ها طالبان علم به این مدارس روی می‌آوردند و در این کهنه‌ترین دانشگاه‌های جهان، حجره^۱ و مدد معاش می‌یافتند. به‌علاوه کتابخانه، بیمارستان، مسجد و مجلس وعظ هم در دسترس آنان بود، چنانکه مدرّسان هم در مدرسه درجات داشتند و استاد و مدرّس و مُعید، با لباس‌های خاص حاضر می‌شدند. این خلعت را یکی از بزرگان و امرای دولت و متولیان مدرسه به مدرّس می‌پوشانید، چنانکه به هریک از مدرّسان نظامیه هنگام انتصاب به امر تدریس طی تشریفات خاص خلعتی گرانمایه اعطا می‌شد. این خلعت که در حقیقت کسوت فاخر و شریف استاد محسوب می‌شد به قدری فاخر بود که برخی پوشیدن آن را حمل بر تجمل می‌کردند. ابن کثیر می‌نویسد وقتی امام محمد غزالی خلعت مدرّسی را به هنگام تدریس بر تن نمود مورد انتقاد محمد بن تومرت شاگرد پارسای خود قرار گرفت و اصولاً فقیه مزبور این عمل تجملی را بر همه استادان خود زشت می‌شمرد.^۲ اگرچه هدف از تأسیس مدارس نظامیه تعلیم و تربیت جوانان بود؛ اما در این مدارس فکر زنده کمتر پرورش می‌یافت و نظامیه‌ها به معلّمان و شاگردان شافعی مذهب اختصاص داده شده بود تا مذاهب دیگر به این مدارس راه نیابند و بر این اساس تحصیل در نظامیه خود نوعی تعصب به مذهب شافعی و ردّ دیگر مذاهب را در شاگردان پدید می‌آورد. بنابراین با وجود حضور شاگردان برجسته در نظامیه‌ها، نمی‌توان از این مدارس به‌عنوان مراکزی عالی در تاریخ مدارس اسلامی یاد کرد؛ زیرا این مراکز هرگز نتوانست مانند سایر مراکز علمی از جمله جندی‌شاپور^۳ و

۱. حجره: غرفه، اتاقی در مدرسه یا کاروان‌سرا (← دهخدا، علی‌اکبر: لغت‌نامه)

۲. ← کسایی، نورالله: مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی، ۱۳۱

۳. بیت لاباط Beit Lapat، جندی‌شاپور یا جندی‌سابور معرب گندی‌شاپور، جغرافی‌دانان اسلامی آن را به خصب نعمت و نخل و زرع و رودخانه‌های بسیار ستوده‌اند و این اسم نام عربی شده «گندشاه‌پور» است که اصلاً «وه‌اندوشاه‌پور» یعنی «به از انطاکیه، شاهپور» و به عبارت دیگر «شهر شاپور بهتر از انطاکیه» است (← صفا، ذبیح‌الله: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ۲۱). محل آن در خوزستان، در محل ویرانه‌های شه‌آباد کنونی است. شاپور اول ساسانی آن را بنا کرد، مدرسه طبری که خسرو انوشیروان در این شهر تأسیس کرده بود و در آن علوم یونانی به زبان آرامی تدریس می‌شد، از باستانی‌ترین دانشگاه‌های خاورمیانه محسوب می‌شود. شهر و مدرسه آن تا دوره عباسیان رونق داشت. (← مصاحب، غلامحسین: دایرة‌المعارف فارسی)

بیت‌الحکمه^۱ که منشاء پیشرفت‌های علمی و انتقال علوم جدید به اسلام شدند، نقش مؤثری ایفا کند و این یکی از نقاط ضعف مدارس نظامیه بود. در این مدارس تعلیم و تعلم علوم عقلی ممنوع بود و جز اصول و فروع فقه شافعی، قرآن و نحو عربی چیزی تدریس و تحصیل نمی‌شد؛ البته بعدها به دلیل افزایش طلاب، ادبیات و علوم دینی نیز به دروس نظامیه افزوده شد اما تداوم این روش و نگرش، از رونق و رواج علوم عقلی و توجه طلاب به آنها کاست. دانش‌آموختگان نظامیه‌ها از آنچه موجب روشنی بینش و مستلزم بحث و اظهار نظر و استدلال بود محروم بودند و با نوعی محدودیت فکری در سطح علوم نقلی بار می‌آمدند و گرفتار جمود و رکود فکری می‌شدند. از طریق همین مدارس بود که عناصر قدرت موفق به برکشیدن عقیده شافعی شدند و مذهب شافعی^۲ را بر کرسی رهبری دینی و علمی نشاندند و پس از آن باور اشعری^۳ را جایگزین بینش شیعی و معتزلی^۴

۱. مؤسسه علمی معروفی که مأمون خلیفه (۲۱۸-۱۹۸ ه. ق.) به تقلید از دارالعلم قدیم جندی‌شاپور، در بغداد تأسیس کرد. ظاهراً فعالیت عمده آن ترجمه آثار علمی و فلسفی و یونانی‌الاصل بود. عده‌ای از مترجمان عالی‌مقام و نیز کاتبان و صحافان در آنجا کار می‌کردند. کتابخانه‌ای که بدین طریق فراهم آمد و عنوان خزانه‌الحکمه داشت از زمان هارون‌الرشید و برامکه سابقه داشت. بیت‌الحکمه با روی کار آمدن حکومت متوکل خلیفه از بین رفت ولی تأثیر آن در بسط علوم و معارف در دوره اسلامی از حساب بیرون است. (← مصاحب، غلامحسین: دایرة‌المعارف فارسی)

۲. عنوان پیروان مذهبی امام شافعی که یکی از چهار مذهب مشهور اهل سنت است، شافعیه نام دارد. مذهب شافعی جامع شیوه اهل قیاس و اهل حدیث، و در واقع واسطه و تلفیقی از این دو طریقه است. (← همان)

۳. نام یکی از فرقه‌های کلامی که گاهی آن را اشعریه نیز می‌گویند؛ فرقه‌ای است که از نزاع جاری میان کسانی که به نص (= قرآن و حدیث) تمسک داشتند و فرقه‌های معتزله که به عقل و مباحث فلسفی و تعالیم و اسالیب آن بیشتر اعتماد می‌کردند، پدید آمد، و موقف معتدلی میان این و آن را به خود گرفت. بدین معنی که هرچند که اصول عقلی معتزله را یکسره رها نکردند، اما یکسره هم تسلیم عقل نشدند، بلکه به نظر فلسفی در مسائل دینی جواز دادند و معتقد شدند که اعتبار عقل و قوای آن محدود است، لذا به ایمان و تسلیم به آن بیشتر اعتماد کردند و آنجا که نص دینی با تعلیم فلسفی تعارض داشت نص دینی را بر تعلیم فلسفی رجحان نهادند و بر این اصل تکیه کردند که اسلوب برهانی همواره به یقین نمی‌انجامد. لذا می‌توان گفت همچنانکه معتزله تمهیدی برای فلسفه مشائی در جهان اسلامی قرار گرفت، اشعریه و تعالیم ایشان نیز مقدمه‌ای برای هواداران سلفیت (Fundamentalism) شد یعنی مذهب اصل‌گرایانی که فیلسوفان را تکفیر کردند و اعتماد بر وحی کردند اما از فلسفی ساختن عقیده نیز سرباز نزدند. (حلبی، علی‌اصغر: تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلامی، ۸۷)

۴. معتزله فرقه معتبری هستند که از اول قرن دوم هجری در اواخر عهد بنی‌امیه ظهور کرده و تا چند قرن در تمدن اسلامی تأثیر داشته‌اند. مؤسس این فرقه یکی از شاگردان حسن بصری به‌نام واصل بن عطا بوده است که با اساد خود بر سر سرنوشت مرتکب معاصی کبیره و تعیین حدود کفر و ایمان اختلاف نظر یافت و از مجلس درس وی کناره گرفت و سپس یکی از شاگردان دیگر حسن بن عمرو بن عبید به او پیوست و این دو به‌یاری یکدیگر فرقه نوری را پدید آوردند به‌نام معتزله یا «اهل عدل و توحید» که در فارسی آنان را «عدلی‌مذهبی» نیز می‌گفته‌اند. (صفا، ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، ۱: ۵۳) معتزله تا روزگار اعتبار خود مهم‌ترین فرقه کلامی اسلام بودند، اندیشه‌های آنان حاصل مجادلات جبریه، قدریه و مرجئه بود و در آن شیوه تفکر بیشتر بر اصول عقلی یونانیان مبتنی بود و تا حدودی علم لاهوت (Theodicy) یهودیان و مسیحیان نیز در آن تأثیر نهاده بود. آزادی نسبی اندیشه، قوت یافتن فن جدل، عقل‌گرایی و رواج منطق از آثار رواج عقاید این فرقه بود.

اسماعیلی^۱ کردند و عمده کوشش آنان صرف مبارزه با جنبش اسماعیلی، ردّ باطنیه و اباحتیان^۲ شد. خلافت عباسیان که در دوره ترکان سلجوقی در درون با جنبش شیعی اسماعیلی و در بیرون با صلیبیان درگیر بود، می‌بایست برای جلوگیری از تزلزل ارکان خود چاره‌ای می‌اندیشید؛ پس علاوه بر رویارویی نظامی، به سلاح نظری اسلام تسنّن نیز مجهز شد و از این حیث تأسیس نظامیه‌ها ابعاد سیاسی پیدا کرد. بدین ترتیب با ایجاد این مدارس نفوذ رنگ‌باخته خلیفگان بغداد رونق تازه یافت و در پایتخت و برخی شهرها، مراکزی برای تربیت و جذب جوانان با استعداد بنا شد که در مقابل حلقه‌هایی که در کنار هر خانقاه و شهر و کوه از قاینات تا الموت برپا شده بود قرار می‌گرفت و ریشه محافلی که در آنها مخفیانه کتاب‌های فلسفی راوندی رازی، فارابی، پورسینا و دیگران خوانده و تدریس می‌شد، می‌خشکاند. غزالی، فرزند چنین دوره تاریخی و فضای آموزشی است. هنگامی که او به نیشابور رفت، بیست سال داشت و سالها بود که از تدریس امام‌الحرمین در نظامیه می‌گذشت؛ در برنامه درسی امام‌الحرمین علاوه بر فقه شافعی، علم خلاف نیز گنجانده شده بود و این مجالی بود تا دانشجویان بتوانند فقه سایر مذاهب را نیز مورد بررسی قرار دهند. بدین ترتیب غزالی هم از درس فقه و خلاف امام‌الحرمین بهره جست و هم از مجالس مناظره و درس کلام و عقاید او بسیار آموخت. آنقدر که در کلام و جدل توانا شد و درس استاد را به عنوان مُعید^۳ برای شاگردان دیگر بازگو می‌کرد و حتی شاگردان امام‌الحرمین برخی کتاب‌ها را نزد او می‌خواندند.^۴ دیری نپایید که غزالی از دیگر شاگردان ابوالمعالی که همگی از ممتازان

۱. اسماعیلیه فرقه‌ای از شیعه‌اند که امامت را بعد از امام جعفر صادق (وفات ۱۴۸هـ.ق.) حقّ پسر بزرگ او اسماعیل بن جعفر (وفات ۱۴۳هـ.ق.) می‌دانند و آن را هم به اسماعیل ختم می‌کنند؛ مگر شعبه قرامطه از این فرقه که امامت را منتهی به پسر او محمد بن اسماعیل می‌شمردند. این فرقه در قرن دوم هجری تأسیس شد و در طی تاریخ به جهات متفاوت و گاه در بلاد مختلف، به نامهای گوناگون مانند قاطمیان، باطنیه یا باطنیان، تعلیمیه، فدائیان، حشیشیه، سبئیه (هفت امامی‌ها) و حتی قرامطه مشهور شده‌اند، هرچند قرامطه عنوان خاص فرقه مجزا و مستقلی از آنهاست. بقایای اسماعیلیه هنوز در سوریه (سلیمه و طرطوس) و ایران (خراسان و کرمان) و افغانستان (بدخشان و شمال جلال‌آباد) و ترکستان و هند و مشرق آفریقا وجود دارند. (صفا، ذیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، ۱: ۲۴۵)

۲. کسی که معتقد به وجود حلال و حرام نباشد و ارتکاب محرمات را مباح و روا می‌شمارد و اباحت، عبارت است از نداشتن اعتقاد به وجود تکلیف و روا داشتن ارتکاب محرمات و در کتب ملل و نحل خرم دینان و بعضی از طوائف را که به دروغ نام صوفی را بر خود نهاده بودند از این دسته شمرده‌اند و مؤلف تبصرة العوام، مجوس و فلاسفه را نیز بدین عقیده منهم ساخته است. (بلخی، بهاء‌الدین: معارف بها ولد، ۱: ۲۰۵)

۳. مُعید: اعاده کننده، برگرداننده؛ آنکه درس مدرّس را برای شاگردان تکرار و اعاده کند تا بیاموزند. در قدیم هر مدرّس یک یا چند نایب به نام مُعید داشت. (دهخدا، علی‌اکبر: لغت‌نامه)

۴. زرّین کوب، عبدالحسین: فرار از مدرسه، ۲۳

آن دوره بودند پیشی گرفت، تا آنجا که امام‌الحرمین به داشتن چنین شاگردی به خود می‌بالید. غزالی بیست و هشت سال داشت که در علوم و فنون متداول زمان خود از جمله ادبیات، فقه، اصول، حدیث، روایت، کلام، جدل و خلاف استاد شد و روی به تألیف و تصنیف آورد و همچنان تا سال ۴۷۸ ه. ق. که امام‌الحرمین درگذشت ملازم استادش بود و در تمام مراحل دانش‌اندوزی و شکل‌گیری نخستین اندیشه‌های اشعری تحت تأثیر امام‌الحرمین بود.

غزالی دوم (۴۸۸-۴۷۸ ه. ق.)

پس از مرگ امام‌الحرمین (۴۷۸ ه. ق.) بر سر جانشینی او اختلاف افتاد. در وفاتش شورش عجیبی برپا شد، بازارها را بستند و قریب یک‌ماه هیچ‌کس عمامه بر سر نگذاشت و حدود چهارصد تن از شاگردان او که همه از علما و رؤسای شهرها و بلاد دور و نزدیک بودند به عزای وی نشستند.^۱ مظفر، پسر امام‌الحرمین مدتی بر کرسی تدریس پدر تکیه زد اما با اقبال روبه‌رو نشد. کیای هراسی، همدرس و رقیب اصلی غزالی نیز چندی به تدریس نشست و شاید همین امر موجب دلسردی غزالی که خود را بهترین جانشین استادش می‌دانست شد.^۲ درست در همین روزها غزالی عازم لشکرگاه شد. لشکرگاه یا مُعسکر، خیمه گاه سلطانی بود و بارگاه دانشمندان و عالمان دین و کانون کلام اشعری و فقه شافعی؛ دانش‌آموختگان نظامیه نیشابور و جز آن، به لشکرگاه راه می‌یافتند و پس از آشنایی با سیاست‌های نظامی و اداری از گماشتگان و برکشیدگان دربار ترک و عرب می‌شدند زیرا محیط «عسکر» با محیط مدرسه و شهر فرق داشت و در یک کلام میعادگاهی بود برای همه جاه‌پرستان و فرصت‌طلبانی که با هماهنگی خود قدرت سلجوقیان را سامان می‌دادند از غلامان ترک، امیران فنودال، مستوفیان، منشیان، متولیان اوقاف، تا شاعران و عالمان

دین.^۳

۱. کسای، نورالله: مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، ۲۷۷.

۲. زرین کوب، عبدالحسین: فرار از مدرسه، ۳۷.

۳. همان، ۵۲-۳۷.